

با یاد منوچهر هلیل رودی  
درس هایی از ترور و ترور شخصیت " درون تشکیلاتی "  
در جنبش چپ ایران

ترور و ترور شخصیت مخالفین، سلاح حاکمیت ها خود کامه است. تاریخ ما به وفور شاهد کاربرد این منش و روش بوده است. نسل من تروریسم دو حکومت خود کامه ی پهلوی و اسلامی را تجربه کرده است، به ویژه خشن ترین نوع تروریسم، یعنی تروریسم حکومتی - اسلامی را. این اما یک روی سکه است، روی دیگر سکه نشان از این دارد که در میهن ما این منش و روش نه فقط در حاکمیت های خود کامه که در میان مخالفین این حکومت ها نیز رایج بوده است. در این " تاریخ " شگفت انگیز رهبری برخی از احزاب، سازمان ها و گروه های سیاسی ای که ادعای مبارزه با خود کامگی را یدک کشیده اند نیز دست به ترور و ترور شخصیت مخالفین بیرونی و درون تشکیلاتی خود و حتی یاران خود که به دگراندیشان درون تشکیلاتی بدل شدند، زده اند و نشان داده اند در عمل فرق چندانی با رهبران حکومت های خود کامه ندارند و در واقع خود کامگان جا مانده از " قدرت " اند. این مقاله کوتاه با ارایه نمونه هایی به پاره ای از عملکرد این دست از خود کامگان، یعنی به ترور و ترور شخصیت " درون تشکیلاتی " در بخشی از جنبش چپ ایران اشاره دارد.

\*\*\*\*\*

ترور

قتل " یوسف خز دور " یکی از اعضای مرکز غیبی " انجمن انقلابی " از اولین هسته های حزب " اجتماعیون عامیون "، را شاید بتوان اولین ترور " درون تشکیلاتی " در این بخش از جنبش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در میهنمان دانست. این انجمن علت ترور یوسف خز دور را " تخلف از ضوابط تشکیلاتی و اخلاقی " ذکر کرد. (1) قتل " کریم دواتگر " عضو کمیته " انجمن مجازات " توسط یکی دیگر از اعضای این انجمن را نیز شاید بتوان دومین ترور درون تشکیلاتی قلمداد کرد. احمد کسروی در باره این ترور می نویسد:

"..... در یکی از کوچه ها مردم تهران یکی را دیدند که می گریزد و دیگری او را دنبال می کند. چون به نزدیک او رسید از پشت سر با تپانچه شلیک کرد و چون او افتاد خود بگریخت. پاسبانان زخمی را که کریم بود بر داشتند و به شهر بانی آوردند و تا چند ساعتی که زنده بود پرسشهایی از او کردند. " قاتل کریم دواتگر، یکی دیگر از اعضای انجمن به نام " رشید السلطان " بود. " (2)

بیژن جزینی در " تاریخ سی ساله " در مورد ترور های درون حزبی حزب توده ایران می نویسد: " سازمان اطلاعات حزب توده که اقدامات ضد اطلاعاتی انجام می داد... چند تن را که پلیس شده بودند تا نیمه ی اول سال 33 به قتل رسانید. از آن جمله بودند: حسام لنکرانی و پرویز نوایی " (3) - احمد لنکرانی، برادر حسام لنکرانی، در خرداد ماه 1360 در نامه ای خطاب به مریم فیروز، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و همسر کیانوری نوشت:

"..... روزی که از طرف فرماندار نظامی وقت " تیمور بختیار " به فرمانداری احضار شدم همه در این فکر بودم که باز با من چه کار دارند و از من چه می خواهند سوالاتشان از چه مقوله است؟ خود را برای جواب سوالات مقدر آماده می کردم که پشت در اتاق بختیار بودم... بختیار از ماجرای جنایتی هولناک و باور نکردنی آگاهم کرد. من مدتی در بهت و حیرت فرو ماندم. لحظاتی به سکوت گذشت تا من به خود آمدم و هنوز نمی توانستم باور کنم که آقای سر تیپ مبصر احضار شد... از من خواستند برای آشنایی بیشتر از این واقعه به اتاق مبصر بروم، در اتاق مبصر با سروان عباسی مفلوک مواجه شدم، به دستور آقای مبصر سروان عباسی با بیان و زبان پر از ندامت به نقل و شرح کم و کیف جنایت پرداخت و به عنوان شاهدهی بر صدق گفته های خود دست های مرتعشش را نشان می داد و می گفت از شبی که به دستور هیئت اجرایی حزب حسام را کشتیم و من نیز شریک این برادر کشتی بودم دچار ناراحتی های عصبی شده و دستهایم دایما " در حال ارتعاش است، او داستان ترور محمد مسعود را می گفت و داستان ها و مطالب دیگر باور نکردنی، نقل می کرد..... من از در فرمانداری نظامی خارج شدم و اه بیابان

های بهجت آباد را پیش گرفتیم ... چند ساعتی حیران در بیابان ها سرگردان بودم و با خود می اندیشیدم چگونه به خانه برگردم و جواب پرسش ها را چه بدهم و چه بگویم.... به که بگویم که این بار نه پای گرگ بیگناهی در میان است و نه چاه کنعانی مطرح، نه، نه، یوسف ما را برادرانش کشته اند و به دست خود پاره اش کرده اند.... و آقایان مدعی که حسام به شوری رفته است دروغ بوده، دروغ بوده، دروغ." (4)

در مصاحبه ای با نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده ایران، که در زمان "حبس خانگی" اش به سال 1370 با "پژوهشگران" وزرات اطلاعات انجام شد به قتل های درون حزبی محسن صالحی، داریوش غفاری، پرویز نوایی، آقا برار فاطری و حسام لنگرانی اشاره می شود. کیانوری در رابطه با این قتل ها گفته است: "..... رفقای ما که در رکن دوم ارتش بودند گاهی به ما اطلاع می دادند که رکن دوم توانسته است بعضی از افراد حزب را به خود جلب کند. رکن دوم افرادی را دستگیر می کرد آنها را وادار به همکاری می کردو سپس برای نفوذ در حزب آزاد می کرد.... پیشنهاد شعبه اطلاعات، که دکتر یزدی مسئول و روزبه معاون و در واقع گرداننده آن بود همیشه این بود که این افراد را باید از بین برد زیرا اگر آزاد بمانند در حزب نفوذ خواهند کرد. به این ترتیب سازمان اطلاعات حزب چند نفر را به این دلیل به قتل رسانید، ولی مساله قتل حسام مساله دیگری است. حسام لنگرانی از مدت ها قبل، که من هم یک بار شاهد بودم، معتاد شده بود... در آن زمان چاپخانه مخفی حزب در زیر زمین خانه ای بود که صفا خانم حاتمی (خواهر سرهنگ حاتمی) با مادرش در آن زندگی می کردند. حسام با خانم صفا حاتمی ازدواج کرده بود و در این چاپخانه کار می کرد.... مهندس علوی- که مسؤل مالی و مسؤل چاپخانه بود- گزارش داد که مخارج چاپخانه بی اندازه بالا رفته است و هر روز حسام مراجعه می کند و پول می خواهد و به این ترتیب مخارج اعتیاد خود را از بودجه حزب تامین می کند. یک بار علوی به حسام می گوید.... یک بار من باید بیایم و بازرسی و حسابرسی کنم..... حسام به همسرش می گوید... (اگر) به حساب من رسیدگی کنند همه را به پلیس معرفی خواهم کرد. این خبر هم به علوی رسید و در جلسه هیئت اجراییه مطرح کرد... روزبه به ما اطلاع داد که باید تکلیف مان را با حسام روشن کنیم.... روزبه و عباسی و سرهنگ مبشری و احمد قاسمی نقشه قتل را کشیده اند... عاملین مستقیم قتل هم خسرو روزبه، ابوالحسن عباسی و آرسن آوانسیان بوده اند."

" (5)

در سازمان چریک های فدایی خلق ایران نیز چندین مورد ترور یا "تصفیه و حذف فیزیکی" درون تشکیلاتی وجود داشته است. این ها چند نمونه اند:

".... بر خوردهای نا صادقانه ی یکی از رفقاچه در طول زندگی چریکی و چه در رفتن بی خبرش، رفقاییش را سخت آزرده کرده بود، مدتی بعد رفقا ردهش را می گیرند و متوجه می شوند با اسم جعلی در شرکتی کار می کند، و او را ترور می کنند..." (6)

" 2 رفیق دیگر پس از این که مخفی می شوند از خود ضعف نشان می دهند، و در حالی که اطلاعات وسیعی داشتند می خواستند کنار ه گیری کنند و.... در عمل پاره ای بر خورد های نا صادقانه، و نیز عدم رعایت اکید مسایل و دستورات امنیتی از جانب آن ها شک و تردید در رفقای که با آن ها در ارتباط بودند ایجاد می کند.... رفقا تصمیم می گیرند دو رفیق را ترور کنند..." (7)

".... این کار (قتل رفیق عبدالله پنجه شاهی) متاسفانه توسط رفیق هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و به کمک رفیق اسکندر صورت گرفت. با تالم و تاسف باید بگویم که مساله مربوط به علاقه مندی و رابطه ی رفیق پنجه شاهی به یک رفیق دختری بود که با هم در یک خانه ی تیمی زندگی می کردند، متاسفانه فقط به این دلیل هادی، رفیق پنجه شاهی را زد....." (8)

گفته شده است که سال 1352 نیز طرح ترور مصطفی شعاعیان و پرویز صدری مطرح شد اما عملی نشد. مصطفی شعاعیان بامتهم کردن سازمان چریک های فدایی به "گرایشات استالینیستی" از این سازمان فاصله گرفته بود (9)

سال 1353 مهندس نوشیروان پور به دست یکی دیگر از اعضای سازمان (مارتیک قازاریان) به قتل رسید. نوشیروان پور در سال 1349 دستگیر و در سال 1351 با شرکت در یک مصاحبه تلویزیونی با اظهار ندامت و اعلام وفاداری به شاه آزاد شده بود. فداییان او را متهم به همکاری با رژیم کردند. (10) فاجعه بهمن ماه سال 1364 در کردستان نیز یکی از بزرگترین عملیات تروریستی درون سازمانی است. اختلاف های سیاسی و سازمانی 2 تن از رهبران سازمان چریک های فدایی خلق (اقلیت) (مصطفی مدنی و توکل) درگیری مسلحانه ای را سبب شد که در آن 5 رفیق سازمانی کشته و تعدادی مجروح شدند. (11) در سازمان پیکار نیز ترور و ترور شخصیت رواج داشت. قتل فجیع "شریف واقفی" و ترورنا فرجام "صمدیه لباف" نمونه اند. جزییات قتل "محمد یقینی" که گفته شده است در شکجه و قتل رفیق دیگر سازمانی اش (حمید)

دست داشته است، (12) و یا قتل " علی میرزا جعفر الله" و " جواد سعیدی" که ادعا شده است که به دست یا دستور تقی شهرام انجام شده هنوز ناروشن اند. (13)

### ترور شخصیت

در کنار " حذف فیزیکی" یا قتل مخالفین و دگر اندیشان درون حزبی و سازمانی، حذف سیاسی و اجتماعی مخالفین و معترضین درون تشکیلاتی با توسل به اتهام زنی های دروغین و مرعوب کننده از شیوه های بکار گرفته شده ی رهبری اکثر جریان های چپ بوده است.

"... از همان ساعات نخستین این واقعه( انشعاب گروه ملکی از حزب توده)، انشعابیون به خصوص شخص ملکی شدیداً" و بطور بی رحمانه مورد حملات خرد کننده حزب توده و رادیو مسکو قرار گرفت. آنچه ناسزا و تهمت و افترا در زرادخانه ی برجسب زنی این دو پیدا می شد نثار دو سه تن از این گروه خصوصاً "ملکی گردید و او که تا پیش از این جریان در تمام محافل حزبی و نشریاتش بزرگترین صاحب نظر مسایل سیاسی حزب شمرده می شد و القابی نظیر: فرزند دلیر وطن، یاور خلق، پرچمدار نهضت توده های وسیع را به پدک می کشید، به یک باره دشمن قسم خورده خلق های محروم! نوکر امپریالیسم، جاسوس انگلیس، دستیار بیگانگان و مسافر لندن قلمداد شد....." (14)

".... دکتر اسحاق اپریم... پیش از سفر به انگلستان با گروه روشنفکران ارانی ارتباط داشت... در انگلستان با حزب کمونیست انگلیس رابطه داشت و بعد به ایران آمد. از همان ابتدا که نزد ما آمد، درست مثل جاه طلب های معروف، شلوغ کردن را شروع کرد و یک چه باید کرد نوشت و مدعی شد که باید حزب را عوض کنیم و یک گروه آوانگارد تاسیس کنیم که یک توده وسیع دموکرات را رهبری کند... اپریم به گروه ملکی نزدیک شد... البته او محاکمه و از حزب اخراج شد..." (15)

چنین شیوه ای چه پیش از انشعاب ملکی و همفکرانش و چه پس از آن از شیوه های مرسوم و متداول در حزب توده بود. کوچک ترین انتقاد به رهبری حزب توده و اتحاد شوروی به سرعت هر " پرچمدار خلق های تحت ستم" را به " دشمن قسم خورده خلق های محروم" تبدیل می کرد.

همین شیوه را اکثر سازمان های چپ، چه پیش از انقلاب بهمن و چه پس از آن بکار گرفته اند.

در اکثر انشعاب های متعدد در سازمان فداییان همچون " سگ زنجیری امپریالیسم"، " عامل امپریالیسم"، " عامل سیا و موساد"، " دشمن خلقهای تحت ستم" و.... و نیز اتهامات مالی و رنگارنگ دیگر، مثل نقل و نبات بین رهبران سازمان و منشعبین پخش می شد. انشعاب های متعدد در سازمان چریک های فدایی خلق در ایران پس از انقلاب، انشعاب ها در سازمان فداییان خلق ( اکثریت ) در ایران و سازمان چریک های فدایی خلق ایران ( اقلیت) در ایران، و به ویژه در خارج کشور، نمونه اند. مراجعه به نشریات و اسناد مربوط به انشعاب گروه اشرف دهقانی، اقلیت، جناح چپ اکثریت، انشعاب 16 آذر 1360، شورای عالی سازمان چریک های فدایی خلق (گروه مصطفی مدنی)، سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) (گروه توکل)، سازمان چریک های فدایی خلق (گروه زهری-بهرام) و انشعاب در سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، حزب کمونیست کارگری ایران و.... در خارج کشور، تابلوی عریان منش و روش ترور شخصیت را به نمایش گذاشته است.

در میان این انشعاب ها اما یکی از انشعاب ها نقش " فرهنگ حزب توده" ای را در پایه گذاری و ترویج منش و روش ضد دموکراتیک و غیر انسانی ترور شخصیت در بخشی از جنبش چپ ایران بیش از پیش به نمایش گذاشت. برخورد نورالدین کیانوری و فرخ نگهدار ( رهبر توده ای سازمان فداییان اکثریت) با منشعبین 16 آذر 1360 از سازمان اکثریت، به ویژه با منوچهر هلیل رودی ( دکتر شفیع)، یکی از بانیان آن انشعاب نشان ترور شخصیت خلیل ملکی، دکتر اپریم و بسیاری از مخالفین درون تشکیلاتی حزب توده را بر خود داشت. آن هنگام آوار فضای سیاسی و ملتهب سال 60 و غبار تبلیغات خرد کننده و غیر انسانی کیانوری و نگهدار مانع از بازتاب این ترور شخصیت شدند. (16)

منوچهر هلیل رودی از فعالین سیاسی و هوادار سازمان چریک های فدایی خلق ایران در خارج کشور بود. هنگامه ی انقلاب او به ایران آمد و ضمن ترجمه و تالیف متون سیاسی و نظری ( مبارزه طبقاتی در نیکارا گویه و.....) همکاری اش را با سازمان فدایی ادامه داد. منوچهر از معترضین و مخالفین نزدیکی سازمان فدایی به حزب توده ایران بود و نظراتش را در جزوه های درون سازمانی منتشر می کرد. پس از انشعاب اقلیت و جناح چپ اکثریت، هنگامی که رهبری سازمان فدایی اکثریت، به ویژه فرخ نگهدار، تدارک نهایی انحلال سازمان فدایی اکثریت در حزب توده را می دیدند اعتراض و مخالفت یکی از اعضای رهبری سازمان، هبت معینی (

همایون)، و تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای قدیمی و هواداران سازمان، سرانجام انشعاب 16 آذر 1360 را سبب شد. منوچهر یکی از افراد موثر این انشعاب بود. نورالدین کیانوری و فرخ نگهدار، که دیگر به لحاظ نظری، سیاسی و رفتاری یگانه شده و یک عنصر محسوب می شدند، از مدت ها پیش از اعلام انشعاب این مجموعه را "باند توطئه گر" نامیدند. اینان منوچهر را عنصری "مشکوک" اعلام کردند و با دکتر اسحاق ابریم مقایسه و همسان اش کردند. در تشکیلات او را "خارج کشوری" مشکوک می تواند عامل سیا یا انتلیجنت سرویس انگلیس" باشد معرفی کردند. فرخ نگهدار با درس گیری از کیانوری که در ترور شخصیت استاد او محسوب می شد، چنان فضای رعب و وحشتی در رابطه بامخالفین انحلال سازمان در حزب توده ایجاد کرده بود که بسیاری از اعضا و هواداران سازمان از ترس برچسب خوردن حاضر به شنیدن نظرات مخالفین نبودند. منوچهر بی رحمانه مورد حملات نگهدار و کیانوری قرار گرفت، تنها به این دلیل که مخالف نزدیکی و وحدت سازمان فداییان اکثریت با حزب توده بود و نظراتش پیرامون جنبش جهانی کمونیستی و پاره ای مسایل سیاسی با نگهدار و کیانوری همخوان نبود. (17)

این منش و روش با ترور شخصیت منوچهر آرام نگرفت و در قبال مخالفان درون تشکیلاتی به اشکال مختلف، حتی در دوران مهاجرت به شوروی ادامه یافت. (18)

### علل ترور و ترور شخصیت " درون تشکیلاتی "

بحث و بررسی علل ترور و ترور شخصیت جایی فراتر از این مقاله ی کوتاه می طلبد، بحث و بررسی ای که از ویژگی های بیولوژیک - ژنتیک و روانی (ذهنی) انسان تا نقش و تاثیر عوامل کسبی (محیطی) برویژگی های اشاره شده به درازا کشیده خواهد شد، عواملی که سیاست، فرهنگ (مذهب و...)، اخلاق، اقتصاد و... نمونه هایی از آن هستند. در این جا فقط به چند عامل که در بروز ترور و ترور شخصیت " درون تشکیلاتی" نقش ایفا کرده اند، اشاره می شود:

1- عدم تحمل، زندانی و شکنجه کردن، و کشتار دگر اندیشان و مخالفین سیاسی و عقیدتی توسط حکومت های خودکامه را از اصلی ترین علل ترورهای منجر به قتل های " درون تشکیلاتی" می دانند. سیستم های تشکیلاتی بسته و مخفی، و رعایت مسایل انضباطی و امنیتی تحمیل شده به مبارزین علیه خودکامگی امکان توجیه دست زدن به ترور " درون تشکیلاتی" را بوجود آورده است. همکاری اعضا ی دستگیر شده با رژیم های خودکامه و ترس از ضربه خوردن تشکیلات از این طریق توجیه کننده شکنجه و قتل این دست از اعضا بوده است. توجیه کنندگان ترور های درون تشکیلاتی اعمال خود را واکنشی تحمیلی و اجباری در برابر خشونت های حکومت های خودکامه می پندارند.

2- مطلق گرایی و خود بر حق بینی از علل ترور و قتل های درون حزبی و سازمانی است. مطلق گرا و "خود برحق بین" که بی هیچ تردیدی رفتاراش را به سود ایدئولوژی و تفکر سیاسی خود می داند نه فقط قتل که دست به " ترور شخصیت" مخالفین تشکیلاتی خود می زند. برای عنصر مطلق گرا و خود بر حق بین، که ایدئولوژی، تفکر سیاسی و رفتار خود را مطلقا" درست و عین حقیقت می پندارد، هدف وسیله را توجیه می کند، حتی اگر وسیله قتل و ترور شخصیت یار درون تشکیلاتی خود باشد.

3- نادیده گرفتن حرمت و کرامت انسانی از علل ترور و ترور شخصیت " درون تشکیلاتی" است. تا هنگامی که عضوی پذیرای ایدئولوژی، تفکر و رفتار حزبی و سازمانی رهبری است، فرد قابل پذیرش و انسان تلقی می شود، مخالفت با رهبری مطلق گرا و خود بزرگ بین عضو منتقد را فاقد حرمت و کرامت انسانی می کند، تا آن حد که با او با زبان ترور و ترور شخصیت سخن گفته می شود.

### برخی از درس های ترور و ترور شخصیت " درون تشکیلاتی "

انسان دوستی و احترام به کرامت انسان جانمایه سوسیالیسم، یعنی شریف ترین و غرور انگیز ترین دستاورد تفکر و کردار بشری است. سوسیالیسم و سوسیالیست جریان و انسانی ست آزاد اندیش و آزادیخواه که خواستار عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای تمامی انسان هاست. جریان و فردی که به منجلا ب ترور و ترور شخصیت، و بی حرمتی به انسان و کرامت انسانی در می غلند، علیرغم ادعایش در گفتار، تفکر و رفتاراش با سوسیالیسم قربانی ندارد و حامل تفکر و رفتاری ضد دموکراتیک و غیر انسانی است.

جنبش چپ در ایران، با شناسنامه‌ی عدالت خواهانه، خود را یک جنبش سوسیالیستی و فراتر از این بخشی از این جنبش خود را جنبش کمونیستی معرفی کرده است. تجربه زندگی و نیز اسناد حکایت این دارند که افکار و کردار اکثر رهبران و کادرهای این جنبش که نام سوسیالیست و کمونیست به خود داده اند با اضداد سوسیالیسم نزدیکی و قرابت بیشتری داشته اند تا با خود سوسیالیسم.

نگاهی به همین چند نمونه قتل و ترور شخصیت درون جزیی و سازمانی ابعاد فاجعه را نشان می دهد. برآستی با کدامین توجیه و تحلیل می توان به سراغ قتل حسام لنگرانی، و یا شکنجه و قتل رفیقی که گناه اش علاقه مندی و برقراری رابطه با یک رفیق دختر بود، رفت؟ این ها دستاورد افکار و کردار سوسیالیستی ست؟ به گمان من برخی از درس های این فجایع جدا از تلاش برای زدایش مطلق گرایی و "خود بر حق بینی" و باور داشتن حرمت و کرامت انسانی، وظایفی ست که این فجایع فراروی آزاداندیشان و آزادیخواهان میهنمان قرار می هد:

- 1- تفهیم خطاها و لغزش های مرگ آفرین این "رهبران" به آنها، و در خواست از آنها تا به طور علنی از خانواده های قربانیان مقتول، و قربانیان ترور شخصیت و خانواده هایشان و مردم ایران عذر خواهی کنند. بدون تردید در شرایط دموکراتیک، دادگاه هایی عادلانه می باید به اتهام ها و جرایم اشاره شده رسیدگی کنند.
  - 2- نیروهای آگاه و صادق تشکیلاتی و شخصیت های مستقل می باید تلاش کنند تا این افراد که خود را رهبران دایم العمر جریان های سیاسی می پندارند در موقعیت رهبری و مسؤلیت قرار نگیرند. کنار گذاشتن فرخ نگهدار از موقعیت رهبری سازمان اکثریت و فرستادن او به خیل "تحلیل گران سیاسی" یک نمونه است. این عمل می باید در مورد اکثر رهبران جریان های چپ که در ترور و ترور شخصیت "درون تشکیلاتی" نقش و دست داشتند، انجام شود.
- برای اینکه بار دیگر تاریخ میهنمان شاهد فجایع اشاره شده نباشد احزاب، سازمان ها و گروه های چپ نیاز به یک خانه تکانی اساسی دارند.

## زیر نویس و منابع:

- 1- شهرام رفیع زاده و نیما تمدن، ترور در ایران، انتشارات اکنون و گلپونه، بهار 1379
- 2- منبع شماره 1
- 3- بیژن جزینی، تاریخ سی ساله، انتشارات مازیار 1357
- 4- نامه احمد لنگرانی به مریم فیروز عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و همسر کیانوری، گاهنامه جمهوری شماره 5، سال 1360
- 5- خاطرات نورالدین کیانوری، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات و تهران 1372
- 6- حیدر، مجله آرش (پاریس) شماره 79، آبان 1380 (پیش از انتشار این مطالب در آرش حسن ماسالی در سمیناری در ویسبادن آلمان در 28 و 29 سپتامبر سال 1985 با عنوان "در باره بحران جنبش چپ در ایران" به ترور های درون تشکیلاتی سازمان چریک های فدایی خلق پرداخت و اسنادی نیز در این رابطه منتشر کرد.)
- 7- منبع شماره 6
- 8- قربانعلی عبدالرحیم پور، آرش (پاریس) شماره 79. هادی (احمد غلامیان لنگرودی) بعد از انقلاب نیز از اعضا مشاور کمیته مرکزی سازمان بود. (ر.ک به مصاحبه ی حیدر، آرش، شماره 79)
- 9 و 10- منبع شماره 1
- 11- ر.ک به نشریات و اسناد منتشر شده از سوی شورای عالی سازمان چریک های فدایی خلق ایران و سازمان چریک های خلق ایران (اقلیت) در بهمن ماه 1364، و یا اسناد و کتاب های منتشر سده از سوی این دو سازمان رابطه با فاجعه بهمن ماه 1364 در کردستان، برای نمونه: اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی در مورد 4 بهمن، از انتشارات سازمان فداییان خلق (اقلیت)
- 12- تراب حق شناس، آرش (پاریس) شماره 79 آبان ماه سال 1380
- 13- "تقی شهرام تبرباران شد"، ایرانشهر، شماره 18 (دوره دوم) سوم مردادماه سال 1359
- 14- محمد علی حقیقت سمنانی، یادی از زنده یاد خلیل ملکی و قضیه انشعاب تاریخی، نگین، شماره 8، دور جدید- تابستان 1378
- 15- منبع شماره 5

16- ربک به نشریه کار (اکثریت) سای 1360, ومقالات فرخ نگهدار در باره " فراكسيون " در سازمان و نیز پرسش و پاسخ های کیانوری در باره انشعاب 16 آذر 1360 . البته ترویج و تبلیغ ترور شخصیت در بولتن و نشریات درونی وشبه بخشنامه ها هم جای ویژه خود را داشت.

17- من نگارنده ی این مقاله از آغاز شکل گیری سازمان چریک های فدایی خلق ایران هوادار فعال این سازمان بودم. حکایت آشنایی و فعالیت هایم را در رمان " قبیلهء من" آورده ام. تا آذر ماه 1360 به عنوان هوادار فعال در زمینه های پزشکی و انتشاراتی به این سازمان یاری رساندم . به دلیل دوستی ام با منوچهر هلیل رودی از فعالین انشعاب 16 آذر ماه سال 60 بودم . بعد از این انشعاب مدتی به عنوان عضو سازمان جدا شده ( سازمان فداییان خلق) مسئولیت هایی نیز پذیرفتم اما پس از چندی از این سازمان نیز جدا شدم. این ها را نوشتم که گفته باشم از شاهدان ترور شخصیت منوچهر هلیل رودی هستم. بارها هم اعلام کرده ام , هواداری کوتاه مدتم را از رهبری اکثریت در فاصله انشعاب اقلیت و اکثریت (1359) تا ماه ها پیش از انشعاب آذر ماه 1360 , لکه ی سیاهی در فعالیت های سی و اندی ساله ی سیاسی و فرهنگی ام می دانم .

18- اتابک فتح الله زاده , خانه دایی یوسف , نشر باران , 2001